

نیاز مدارس متوسطه به هنر

مرجان مرتاضی*



متأسفانه درس هنر در برنامه‌های دبیرستان‌ها وجود ندارد، درحالی‌که اگر هنر را در مدارس متوسطه احیا کنیم، به جامعه‌ی بهتری دست خواهیم یافت. آموزش هنر ممکن است کلید اصلی پرورش دانش‌آموزان اندیشمند و خلاق باشد. مهارت‌های فکری که طی آموزش هنر رشد می‌کنند، می‌توانند در جهت رفع نیازهای اقتصادی فردا نیز نقش مهمی ایفا کنند. آموزش هنر حتی می‌تواند میزان جرائم را بین جوانان کاهش دهد.

تصور برنامه‌ریزان درسی بر آن است که برای دنیای کار و فعالیت‌های توسعه‌محور، ریاضیات و علوم دروسی هستند که بیش‌تر مورد نیازند. اما ریاضیات و علوم که امروز به دانش‌آموزان تدریس می‌شود، جواب فردای آن‌ها را نمی‌دهد، چرا که پیشرفت سریع بشریت در زمینه‌ی علوم پایه و ریاضیات سبب می‌شود که علم امروز برای فردا بسیار کهنه شود. امروزه شاهد هستیم که پیشرفت فناوری

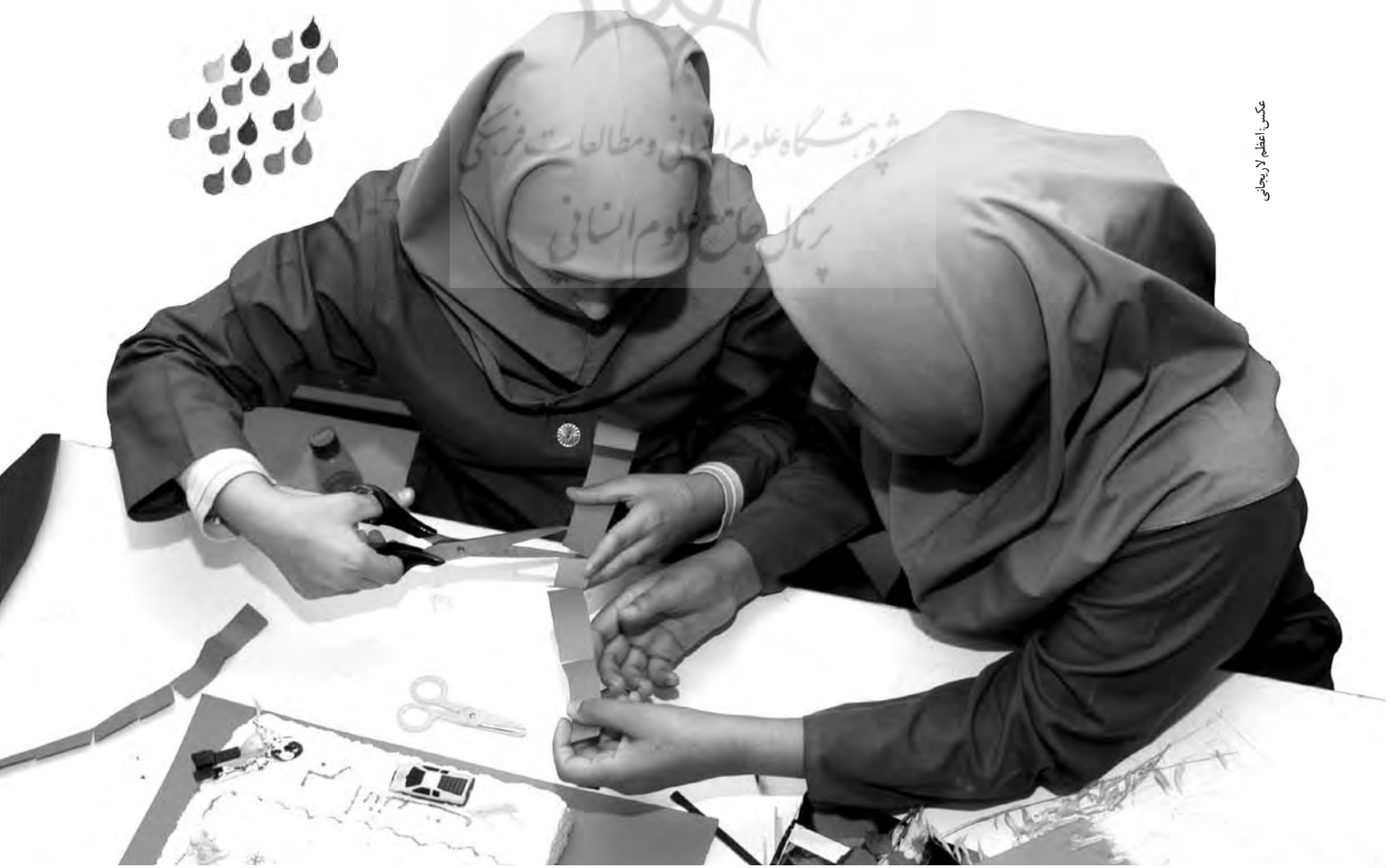
به حدی رسیده است که برای مثال، رایانه‌ی امروز شما از رایانه‌های شش ماه پیش بسیار قوی‌تر و از رایانه‌های شش ماه بعد کم‌توان‌تر است. یا ماشین‌های فعلی تمام عملیات ریاضی را برایتان با فشار چند دکمه انجام می‌دهد، از جمله جذر، درصد، لگاریتم و... درحالی‌که در بسیاری از مشاغل، ریاضیات مورد نیاز در عمل در حد چهار عمل اصلی است. آیا زمانی که با سرعت در اتوبان‌ها می‌رانید، هرگز به چگونگی عملکرد موتور ماشین و یا فرمول محاسبه‌ی سرعت و شتاب اندیشیده‌اید؟

منظور از بیان این عبارات، رد کردن اهمیت موضوعات ریاضی و علوم نیست. البته که علوم و ریاضیات و سایر موضوعات درسی حاشیه‌ای نبوده و نیستند و نخواهند بود. در زندگی روزمره شاید از فرمول‌های جبر و ریاضی که در دبیرستان خوانده‌ایم، استفاده نکنیم، ولی از مهارت‌هایی که در نتیجه‌ی یادگیری علم ریاضیات، مانند تفکر دقیق و حل

رشد آموزش

۱۳

شماره‌ی ۱
دوره‌ی هفتم
پاییز ۱۳۸۸



عکس: انظم لاریجانی



مسئله، حاصل کرده‌ایم، استفاده می‌کنیم.

هنر نیز دقیقاً مانند ریاضیات، مهارت‌های ذهنی را توسعه می‌دهد. درباره‌ی موضوعاتی مانند تاریخ نیز همین امر صادق است. فرهنگ مانند یک زبان است. شما نمی‌توانید وارد یک گفت‌وگو شوید، مگر این‌که زبان و موضوع گفت‌وگو را بدانید. تاریخ و ادبیات عبارت‌اند از: ثبت آن‌چه که در جهان اتفاق افتاده و یا در شرف وقوع است و در جهان از آن صحبت می‌شود. اگر تاریخ و ادبیات برای ایجاد توانایی ارتباط با دیگران لازم است، درباره‌ی هنر هم همین نظریه صحت دارد. هنر بخش عظیمی از ارتباطات اجتماعی را تشکیل می‌دهد. از همه‌ی این‌ها که بگذریم، نحوه‌ی آموزش هنر خود به تنهایی می‌تواند دانش‌آموزان را به حضور در مدرسه علاقه‌مند سازد.

از طریق هنر چه چیزی را می‌توان آموزش داد؟

با آموزش شفاهی هیچ‌کس نمی‌تواند گیتار بنوازد. برای یادگیری مطلب لازم است که خودمان آن را به عمل درآوریم. یادگیری که طی آموزش هنر صورت می‌گیرد بسیار عمیق‌تر است، چرا که از راه عملی صورت می‌گیرد. می‌توان گفت که همه‌ی افراد از طریق عملی بهتر می‌آموزند. هر معلمی به این امر اعتقاد دارد که دانش‌آموزان از نظر سطح و نوع هوش متفاوت هستند. لذا روش‌های یادگیری آن‌ها نیز متفاوت است. طبق تئوری هوش چندگانه‌ی گاردنر، حداقل هفت نوع هوش وجود دارد. در مدارسی که در برنامه‌ی درسی آن‌ها هنر وجود ندارد، دانش‌آموزان دارای هوش کلامی و علمی (ریاضی) پرورش می‌یابند و دانش‌آموزان دارای هوش اجتماعی و تجسم فضایی ندیده گرفته می‌شوند.

انواع هوش، با آن‌چه که می‌آموزیم (موضوع) ارتباط ندارد، بلکه با چگونگی یادگیری موضوع ارتباط دارد. وقتی می‌گوییم هوش اجتماعی (معاشرت با دیگران) فردی قوی است، منظور این نیست که او فقط می‌تواند با مردم خوب کنار بیاید و ارتباط برقرار کند، بلکه بدان معناست که او می‌تواند ریاضی، علوم، تاریخ و هر مطلب دیگری را از طریق فعالیت گروهی، بهتر یاد بگیرد. لذا به کار بردن موضوع هنر در ساختار برنامه‌های درسی، فقط به آموزش خود هنر منحصر نیست، بلکه هدف از این کار، کمک به دانش‌آموزان برای درک و یادگیری بهتر تمامی موضوعات درسی است.

آیا کسب مهارت‌های هنری به رشد مهارت‌های فکری می‌انجامد؟

الیوت اسپنسر، استاد دانشگاه استنفورد، آن دسته از توانایی‌های ذهنی را که توسط هنر رشد می‌کنند، مورد بررسی قرار داده و آن‌ها را بدین شرح اعلام کرده است:

● توانایی تحلیل مسئله از دیدگاه‌های متفاوت.
● توانایی درگیر شدن با مسئله‌ای که تنها یک جواب از پیش تعیین شده و درست ندارد و ممکن است جواب‌های درست متعددی داشته باشد (مانند بسیاری از مسائل روزمره).

● توانایی جذب اطلاعات جدید حتی زمانی که درگیر انجام پروژه‌های به مدت طولانی هستیم.

● توانایی تغییر روش‌ها در جریان حل مسئله و حتی در نظر گرفتن اهداف جدید با در نظر گرفتن اطلاعات جدید برای حل همان مسئله.

● توانایی ارائه‌ی نظر و عقیده در صورت نبود قوانین ثبت‌شده‌ی قبلی.

● توانایی کار با دیگران (مشارکت) برای رسیدن به اهداف مشترک (در ورزش‌های تیمی و یا تئاتر هم همین عمل صورت می‌گیرد و کسی به‌تنهایی قهرمان نمی‌شود).

● توانایی تصور آن‌چه که وجود ندارد. «قدرت تصور» قدرتی است که با آن به دنیا آمده‌ایم و مانند هر استعداد دیگری، می‌توان آن را پرورش داد یا به فراموشی سپرد. اگر شما بخواهید چیز جدیدی خلق کنید، بهتر است قدرت تصور خود را به کار اندازید. این پدیده‌ی جدید می‌تواند یک نرم‌افزار باشد یا اتوموبیلی که هیچ شباهتی به اتوموبیل‌های موجود ندارد.

مهارت‌های آموخته شده از طریق هنر در دنیای کار

در آمریکا، یک مؤسسه‌ی دولتی به نام «هیئت تحلیل استاندارد مهارت‌های ملی» بازار کار را مورد مطالعه قرار می‌دهد و مهارت‌های لازم برای دنیای فردا را پیش‌بینی می‌کند. **جیمز هافتون**، رییس این سازمان می‌گوید: «آینده به افرادی نیاز دارد که مهارت یاد گرفتن را آموخته باشند. تقریباً هر مهارتی که اکنون دارید، وقتی به دنیای کار وارد می‌شوید و یا قبل از بازنشستگی، قدیمی می‌شود. آن‌چه که شما نیاز دارید، توانایی سازگاری با موقعیت‌های جدید و یادگیری مهارت‌های جدید است.»

اگر بخواهیم ملتی پر از افراد ماهر در مشاغل اداری داشته باشیم، آموزش مهارت‌های خواندن و نوشتن و حساب کافی خواهد بود. اما پرورش افرادی برای مدیریت، رهبری فعالیت‌های توسعه، افرادی با تخیلات قوی، و سرمایه‌گذاران و تجار زبده، نظام آموزشی دیگری را می‌طلبد. در آموزش چنین افرادی، این شعار مورد توجه است: «کاری را انجام بده که دیگران انجام نداده باشند، و جایی برو که دیگران نرفته باشند.» روش‌هایی که در این نوع آموزش به کار گرفته می‌شوند، در هیچ فرمول ریاضی و جبر نوشته نشده است. استعدادی که این‌جا لازم است، قدرت تصور، قضاوت و تشخیص موقعیت، تخیل و تصمیم‌گیری است.

دانش‌آموزان را از سنین پایین باید با هنر آشنا کرد. اگر با هنر از کودکی و نوجوانی آشنا نشوید، شاید هرگز آن را به اندازه‌ی کافی نشناسید و به آن ارج ننهید. حتی از آن لذت نبرید. این امر در مورد هر ورزش و فعالیت دیگری هم صادق است.

هنر صرفاً یک سرگرمی و فقط برای عرضه در نمایشگاه و یا موزه نیست که مورد بازدید قرار گیرد. هنر همه‌جا هست. از هوایی که تنفس می‌کنیم تا مسائل اقتصادی ما، ریشه در هنر دارند. مشکل این است که اکثر ما آن را نمی‌شناسیم. هنر تلاشی برای خلق چیزی به‌منظور ارضای حس زیبایی‌شناختی است. هنر معنی‌دار است. این‌که تا چه حد یک عمل هنرمندانه، موفقیت‌آمیز باشد یا با شکست مواجه شود، مهم نیست.

از جایی که هم‌اکنون نشست‌اید به اطراف خود نگاه کنید. تا چه میزان «هنر» را در محیط خود می‌بینید، می‌شنوید و یا می‌چشید؟ از لباس‌هایتان شروع کنید و رنگ و مدلی که برای آن انتخاب کرده‌اید. حتماً کسی آن‌ها را طراحی کرده است. فرشی را که زیر پایتان گسترده است، کسی بافته است. صندلی، میز، چراغ و لوستر، شمع‌دان، مجسمه و... همه‌ی این‌ها محصول هنر هستند و خلق آن‌ها شغل کسی بوده است. هنرمندان لزوماً به شکل و شمایل خاصی ظاهر نمی‌شوند. زمانی که به هنر می‌اندیشید، معمولاً به موسیقی، سینما و تلویزیون فکر می‌کنید. در حالی که بهترین غذای تهیه شده توسط سرآشپز، صفحات تبلیغاتی نصب‌شده در خیابان‌ها، صفحات وب و علائم اجناس شرکت‌ها، همه و همه با هنر درآمیخته‌اند.

درحقیقت، تقریباً هر چیزی که در زندگی روزانه با آن سروکار داریم، ترکیبی از هنر است. پل‌های زیبا یا خانه‌هایی که فقط به‌عنوان سرپناه نیستند، بلکه زیبا هم طراحی شده‌اند.

البته بعضی از هنرها مثل صنعت سینما و فیلم‌سازی، سهم زیادی در اشتغال و درآمدزایی و صادرات دارند. تأثیر فرهنگی هنر در جهان نیز امری است که نباید از نظر دور داشت.

هنر و کودکان مشکل‌دار و مسئله‌ساز

هنر ابزاری قوی برای نجات دانش‌آموزان مشکل‌دار است؛ دانش‌آموزانی که نمرات پایین دارند و به آسیب‌های اجتماعی از قبیل اعتیاد، فرار از مدرسه و بزهکاری آلوده‌اند. در آمریکا چهار میلیون دانش‌آموز مشکل‌دار وجود دارد که ۱۸ درصد جرائم خشونت‌بار توسط آنان انجام می‌گیرد. کنترل این جوانان و نوجوانان سالانه هفت میلیارد دلار خرج روی دست دولت آمریکا می‌گذارد. مرکز نگهداری از نوجوانان و جوانان بزهکار در آمریکا هر سال ۲۸۰۰۰ دلار برای هر نفر هزینه می‌کند، درحالی‌که اجرای برنامه‌های هنرآموزی برای آنان، از جمله آموزش نقاشی، موسیقی و داستان‌نویسی برای هر نوجوان فقط ۸۵۰ دلار هزینه دارد! برنامه‌های آموزش هنر می‌تواند به این‌گونه جوانان و نوجوانان به‌طور مؤثری کمک کند. می‌توان برای آنان، شرکت در کلاس‌های هنر را اجباری کرد.

دو نوجوان مرتکب دزدی می‌شوند. پس از محاکمه یکی از آن‌ها به دو سال حبس در زندان محکوم می‌شود و دیگری به مدت دو سال به کلاس‌های هنری فرستاده می‌شود. نوجوان اول دو سال را پشت میله‌ها با خشم مشت بر میله‌های زندان می‌کوبد و منتظر پایان محکومیتش می‌ماند و نوجوان دوم دو سال به فراگیری نقاشی و موسیقی می‌پردازد. دو سال بعد، شبی در یک خیابان تاریک در حال قدم زدن هستید که از روبه‌رو جوانی به‌سوی شما می‌آید. ترجیح می‌دهید کدام‌یک از آن دو جوان در آن خیابان تاریک در حال نزدیک شدن به شما باشد؟

پی‌نوشت

* کارشناس ارشد مدیریت آموزشی، دانشگاه لیدز انگلستان و دبیر و سرگروه پژوهش و تحقیق منطقه‌ی ۸ آموزش و پرورش تهران

